

به سرزمین کاکتوس‌ها خوش آمدید

میترا داور

فروش کاکتوس‌ها بخشی از کار و بازی من است.

روی دیوار پوشیده از کاکتوس؛ مردی کیف به دست هر روز وارد می‌شود می‌رود می‌نشیند پشت یک میز بزرگ، پرده سفیدی را می‌کشد؛ او سرپرست همه‌ی کاکتوس‌هاست. موهای پرپشتش کمی سایه‌ی خاکستری دارد.

هنگامی رد می‌شود، با دقت بیشتر سرم را بالا نمی‌گیرم. با دقت بیشتر نگاهش نمی‌کنم. ما اینجا، همه همدیگر را زیرچشمی نگاه می‌کنیم. جهان زیر نگاه زیر چشمی ما ساخته شده است. درست هنگامی که چشم‌هایمان به هم برخورد می‌کند، کاکتوس‌ها را نگاه می‌کنیم. نگاه‌ها و چشم‌ها را از نوشته‌ام پاک می‌کنم و از غار می‌روم بیرون. درون غار دیگری می‌شوم. دیگر احتیاج نیست خم شوم. به

اندازه دریاچه هر غار شده‌ام. هر اتاقکی غار کوچکی ست که از دیوارهایش آب می‌چکد و میز و صندلی که بالای غار است. انگشتم روی پرده نمایشگر می‌چرخد:  
به سرزمین کاکتوس‌ها خوش آمدید.

تیز و برنده است. نباید کسی دست بزند. با تکان کوچکی کاکتوس‌ها زخم می‌کنند. گونه‌ای بازی که توانت را از دست بدهی... حالا دیگر برای من بازی شده است؛ بازی کنم و لذت ببرم. از رنج‌هایم لذت می‌برم.

انتهای غار جایی ست که به دریا میریزد؛ دریای جامع؛ در آنجا همه‌ی ساعت‌ها گرد است و بدون عقربه و بدون خط‌های شماره‌بندی. وقتی بازنشست شدم؛ تصمیم دارم باقی مانده عمرم را در دریای جامع زنده‌گی کنم.

خیس عرق به پرده نمایشگر خیره می‌شوم، خیره به کاکتوس‌هایی که باد آن‌ها را می‌لرزاند.

به بازاریابی دیجیتالی خوش آمدید!

اندر خم کوچه‌های دیجیتال مارکتینگ

- اگر که اندیشه پانهادن به هوای دیجیتال یا پیشه و کار آنلاین

دارید، بی‌برو برگرد با ما رایزنی نمایید.

- چطور در اینستاگرام لایک بگیریم؟

چگونه بیو پروفایل اینستاگرام حرفه‌ای بنویسیم؟

کارکرد لینکداین، با ۵۶۲ میلیون کاربر، شبکه‌سازی و گسترش پیوندها است. بستگی و تعامل در این شبکه‌ی مردمی، تنها وابسته به کسانی که شما می‌شناسید، نیست؛ ولی بینندگان شما نیز در زمره‌ی انگیزه‌های ارتباطاتان قرار خواهند گرفت.

پشت دستگاه نشسته‌ام. رمزش از ذهن‌ام گریخته. رمز گوشی... یادم نیست. شماره کارتم را بیراه زدم، سوخت. پالتوام را یادم رفت بپوشم؛ با انگشت‌هایی شکل دست مرغ که تو رفته است، چشم‌های گشاده از روشنایی... آرام آرام همه چیز یادم می‌آید. شماره کارتم که سوخته و شماره ملی‌ام و شماره رمز دستگاه... سالنامه روی میز ضربدر خورده است در روز نوزدهم ابان هزار و چهار صد... نمی‌دانم در این روز چه پیش آمده بود ... زیر تاریخ نوشته‌ام فرآورده تنها کاکتوس است.

همینطور که نشسته‌ام پشت سیستم؛ تند تند تایپ می‌کنم: آیا تاکنون فکر کرده‌اید که چه ابزاری یا چه راهی برای فروش آنلاین کاکتوس و ساکولنت پسندیده‌تر است. در کنار جور و جور کاکتوس، انتخاب‌های ناهمسانی برای فروش گل و گیاه وجود دارد. بهترین گزینه برای این کار داشتن یک وب سایت کاری برای بازرگانی الکترونیکی است.

مغزم خسته است ، مغز هنگامی خسته می‌شود ، خودش برای خودش تصمیم می‌گیرد. بیشتر، تصمیم بدن درست است. هنگامی مغز پریشان می‌شود خودش را جمع نمی‌کند، گاه یک جوجه تیغی ترسان می‌شود و گاه یک جوجه تیغی تند.

گرد سرم می‌چرخم. باید به مغزم زمان بدهم تا نگهبانم باشد. تصمیم خوبی ست. به ناگاه خواب می‌رود. می‌خکوب می‌شود. به کاکتوس‌های روی دیوار خیره می‌شود و جلو نمی‌رود. نام افراد را فراموش می‌کنم. می‌گویم سرکار... بفرمایید... نام‌ها را از توی فهرست پیدا می‌کنم. فهرست کنار دستم هست. اگر بفهمند دیگر بازدهی ندارم عذرم را می‌خواهند.

به زمزمه می‌خوانم :

گیاهان موجودات زنده هستند که در هر رده از رویش آن‌ها می‌توانید به فروش برسانید. برخی از گل‌ها و گیاهان آرایشی در مراحل اولین رُست، می‌توانید آن‌ها را بفروشید. اگر خواستارید تمام کاکتوس‌های شهر را به حراج بگذارید، با ما باشید.

تعدادی از کاکتوس‌ها شکل آدم‌های ماشینی ایستاده‌اند در رده بازی... چند تنی‌شان آن اندازه بزرگ شده‌اند که به زودی از رده‌ی بازی خارج می‌شوند.

از این در به آن در وارد می‌شوم. از این خواب به آن خواب.  
بیست و شش هفت ساله‌ایم. هیچ‌کس باور نمی‌کند که هنگامی آن  
یکی در باز شود ما نباشیم و یا شست هفتاد ساله شده باشیم.  
کوچک وریز و خمیده، وارد هر سوراخی می‌شوم، آنقدر که ریز  
شده‌ام. همانند موش‌های دماوند دم درازی پیدا کرده‌ام که هر صبح  
آن را دور پاهایی که وارد غار می‌شوند می‌پیچم.  
پنج نفرمان وقت فروش کاکتوس که جلو داری کردند رفتند، هفت  
نفر دیگر... در سالی که پنج هزار سال بود. وقتی عشق می‌میرد زمان  
می‌میرد. جهان پیر می‌شود. جهان فراموش می‌شود؛ اما صدای  
رودخانه دماوند همیشه شهر را زنده نگه می‌دارد و باز مرد و یا زن  
جوانی رو به رودخانه، جوانی به سرش می‌زند و شهر در خودش  
زادولد می‌کند.

توی اتاق کارم یک کوزه است از نیاکانم، گوشه‌اش پریده... دسته‌ای  
کاکتوس بیابانی در آن قرار داده‌ام که پیدا نیست ترک خوردگی.  
ترک خورده‌گی همدردی می‌خواهد؛ ولی بازیست و نباید نقطه‌ای  
ناتوانی‌هایت را بدانند. پنهانش می‌کنی. به کاکتوس روی دیوار زل  
می‌زنی. از اتاق بیرون نمی‌آید. موهای پرپشتش سایه خاکستری

داشت. چشم‌هایش قهوه‌ای بود، به گمانم همان نزدیک چشم‌ها یک جایی خال قهوه‌ای داشت.

به جستجوی آخرین نتایج تصویربرداری از مغزم‌کشوها را میگردم. دستم آنقدر کوچک شده که نمی‌تواند جایی را واریسی کند. کوچک و ریز.

دست‌هایم ریز ریز زخم کاکتوس است و دارد مثل کاکتوس‌ها گزنده می‌شود. غار بدون پنجره است. باید سعی کنم دیوارش را زخم کنم. سراسیمه بلند می‌شوم. کفش‌هایم صدا نمی‌دهد و پاهایم جلب توجه نمی‌کند. حالت جوجه تیغی را دارم که جای چشم‌هایش دو تا گل کاکتوس روییده است و همه جای تنش برگ‌های کاکتوس است.

آنها که مانده اند زیرزیرکی حواس‌شان هست که نزدیکم نشوند.

از مجموعه ی دریای جامع